

طنابهای شیطان



یکی از شاگردان شیخ انصاری (ره) می گوید:

در دورانی که در نجف اشرف نزد شیخ به تحصیل مشغول بودم ، شبی شیطان را در خواب دیدم که بندها و طنابهای متعددی در دست داشت.

از شیطان پرسیدم: این بندها برای چیست؟

پاسخ داد:

اینها را به گردن مردم می اندازم و آنها را به سمت خویش می کشم و به دام می اندازم.

روز گذشته یکی از این طنابهای محکم را به گردن شیخ مرتضی انصاری انداختم و او را از اتاقش تا اواسط کوچه ای که منزل شیخ در آن است کشیدم افسوس که

علیرغم زحمات زیادم طناب را پاره کرد و برگشت.

وقتی که از خواب بیدار شدم در تعبیر آن به فکر فرو رفتم. پیش خود گفتم: خوب است از خود شیخ بپرسم از این رو به حضور ایشان شرفیاب شده و خواب خود را برای

ایشان گفتم.

شیخ فرمود:

شیطان راست گفته است زیرا دیروز می خواست مرا فریب دهد که به لطف خدا از دامش گریختم.

جریان از این قرار بود که دیروز من پول نداشتم و اتفاقاً چیزی در منزل لازم شد و مورد احتیاج بود. با خود گفتم یک ریال از مال امام زمان (سلام الله علیه) نزدم موجود

است و هنوز وقت مصرفش نرسیده است آن را به عنوان قرض برمی دارم و سپس ادا خواهم کرد.

یک ریال را برداشته از منزل خارج شدم. همینکه خواستم آن چیز مورد نیاز منزل را بخرم با خود گفتم: از کجا که من بتوانم این قرض را ادا کنم؟ در همین اندیشه و تردید

بودم که از خرج کردن آن منصرف شدم و به منزل برگشتم و آن پول را سر جای خود قرار دادم.

صالحین